

جهان نیازمند یک نظریه
توسعه سوسیالیستی جدید
است

پرونده شماره ۶۶
تری کتیننتال: مؤسسه پژوهش های اجتماعی
ژوئیه ۲۰۲۳



مترجم فارسی: امیررضا طاهری
آماده‌سازی و انتشار: خانهٔ آمریکای لاتین

مرداد ۱۴۰۳

آثار هنری به‌کاررفته در این پرونده ادای احترامی است به آرزوهای توسعه‌ای ملت‌ها و خلق‌های جهان سوم. عمدتاً از دههٔ ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، هر پروژه — یک سد، راه‌آهن، کارخانه فولاد، مجتمع مسکونی، ساختمان دولتی یا ورزشگاه — نمایانگر چشم‌اندازی از آینده است که بر خرابه‌های قرن‌ها غارت استعماری و توسعه‌نیافتگی نهادینه ساخته شده است. توالی تصاویر در این پرونده روند تحقق یک پروژه را دنبال می‌کند، از طراحی، برنامه‌ریزی، مدل‌سازی، ساخت و افتتاح تا استفادهٔ نهایی آن توسط مردم مورد نظر. در هر کولاژ، از ترکیبی از عکس‌های تاریخی استفاده کرده‌ایم — نوعی بوم معمارانه، که روی آن می‌توان ساخت‌وسازهای جدید در پروژهٔ ناتمام رهایی‌بخشی ملی را تصور کرد.

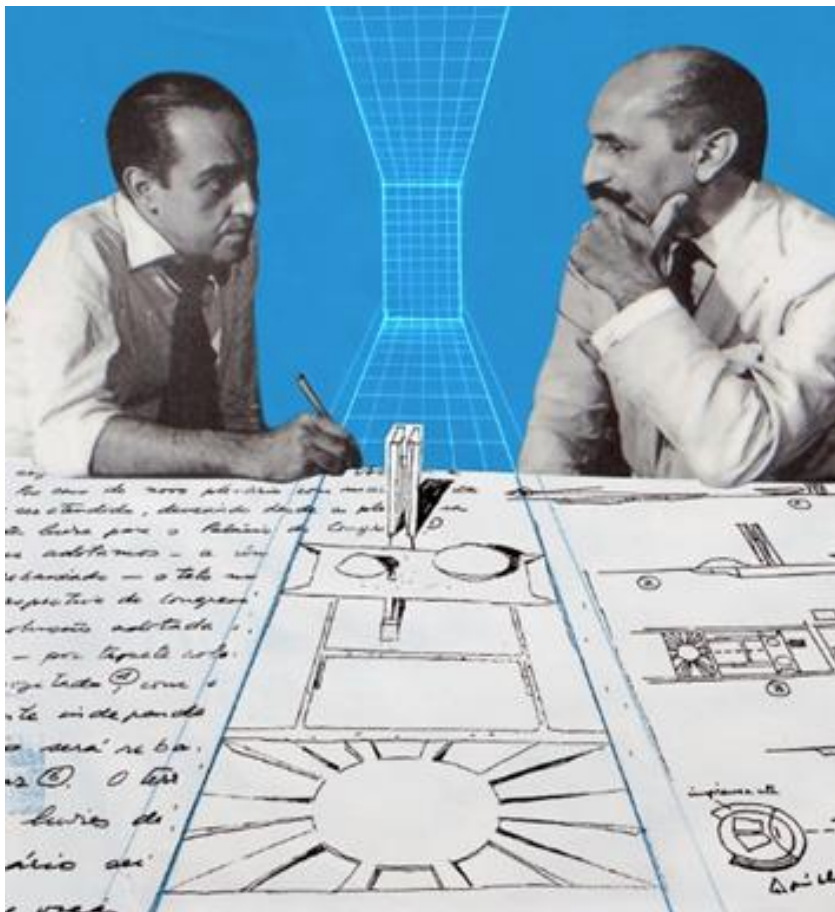
شرح تصویر جلد

سد بلند اسوان بر روی رود نیل که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در زمان ریاست‌جمهوری جمال عبدالناصر در مصر ساخته شد، کارخانهٔ فولاد بهیلالی در ایالت چتیسگر هند که در سال ۱۹۵۹ با کمک اتحاد جماهیر شوروی و در دوران نخست‌وزیری جواهر لعل نهرو تکمیل شد، پروژهٔ مسکونی بلندمرتبهٔ آیزنهونشتات در جمهوری دموکراتیک آلمان که در سال ۱۹۵۹ به اتمام رسید.

جهان نیازمند یک نظریه توسعه سوسیالیستی جدید است



پرونده شماره ۶۶
تری کتیننتال: مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی
ژوئیه ۲۰۲۳



پایتخت پهناور برزیل، برازیلیا، یکی از جاه طلبانه‌ترین پروژه‌های کلانشهری در آمریکای لاتین، در سال ۱۹۶۰ در دوران ریاست‌جمهوری ژوسلینو کوبیچک پس از گذشت تنها چهار سال از شروع ساخت، افتتاح شد. این شهر نوین، توسط لوسئو کوستا، برنامه‌ریز شهری طراحی شد. طراحی ساختمان‌های کلیدی کار معمار کمونیست، اسکار نیمایر، و طراحی بسیاری از باغ‌های شهر کار معمار منظر، روبرتو برل مارکس بود.

یادداشت: سال گذشته، تری کنتیننتال: مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی و دونگ‌شنگ گفت‌وگویی را با سردبیران نشریه وُنْهُوا زونگهانگ^۱ آغاز کردند. این مشارکت منجر به تولید نسخه بین‌المللی فصلنامه‌ای از این نشریه شد که در آن مقالات برگزیده از نسخه چینی به زبان‌های انگلیسی و پرتغالی و اسپانیایی ترجمه و همچنین ستون جدیدی به نسخه چینی اضافه شد که صداهایی از آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین را در یک گفت‌وگو با چین گرد هم می‌آورد. نسخه متقدم این پرونده ابتدا در شماره ماه آوریل نشریه وُنْهُوا زونگهانگ انتشار یافته است.

در سراسر جهان، یافتن شواهدی از فلاکت انسانی روزبه‌روز آسان‌تر می‌شود. داده‌های جمع‌آوری و گزارش شده توسط سازمان‌های بین‌المللی تکان‌دهنده است. میلیاردها نفر در سراسر کره زمین به آموزش، بهداشت، غذا و سرپناه مناسب و همچنین اطلاعات و فرآورده‌های فرهنگی دسترسی ندارند. هیچ‌کس این واقعیت‌ها را انکار نمی‌کند؛ واقعیت‌های مسلمی که هر ساله دولت‌ها و آژانس‌های سازمان ملل متحد جمع‌آوری می‌کنند.

با این حال، در مورد چگونگی برخورد با این واقعیت‌های سمج و این وضعیت رنج دائمی، اختلافاتی وجود دارد. باورهای قدیمی اما ماندگاری که در دوران پیشادموکراسی و در عصر کمبود زاده شده‌اند، بر این اصرار دارند که مردم به دلیل سرنوشت یا به دلیل برخی عقوبت‌ها، به دلیل تبدیلی یا به سادگی به دلیل این که منابع کافی وجود ندارد، در فلاکت به سر می‌برند. همه این استدلال‌ها اشتباه است. این که سرنوشت یا عقوبت نسل به نسل خانواده‌های کارگر را به وضعیت مشابهی کشانده، فرضیه‌ای غیرمنطقی است؛ و این که بگوییم کارگرانی که بیش از نصف روز کار می‌کنند و با سختی امرار معاش می‌کنند، تبیل هستند، حقیقتاً نادرست است. تمام شواهد نشان می‌دهد علی‌رغم اوضاع اسفناکی که اکثریت جمعیت جهان با آن روبه‌روست، منابع به‌وفور وجود دارد. به‌عنوان مثال، ما به اندازه‌ای غذا تولید می‌کنیم که ۱۴ میلیارد نفر را سیر کنیم، تقریباً دو برابر مقداری که برای تغذیه جمعیت ۸ میلیارد نفری فعلی جهان نیاز است.^۲ در حالی که، تعداد افراد کم‌تغذیه در جهان در سال ۲۰۲۲ به ۸۲۸ میلیون نفر افزایش یافت که از این تعداد، تعداد بی‌سابقه‌ای معادل ۳۴۹ میلیون نفر با ناامنی شدید غذایی مواجه هستند.^۳ این باورهای پیشادموکراتیک — توجیهات جبرگرایانه و نو-مالتوسی برای وضعیت جهان — به جای تکیه بر واقعیت‌های مسلم، بر توهمات بنا شده‌اند؛ با این حال همچنان در مباحث فکری و سیاسی برجسته هستند.

در قرن نوزدهم، کارل مارکس وضعیت فلاکت اجتماعی را مورد بررسی قرار داد و ریشه مشکلات اساسی مانند گرسنگی، بی‌خانمانی و ناامیدی را که نه در تبدیلی، نفرین یا کمبود، بلکه در ساختار سرمایه‌داری نهفته است،

روشن ساخت. اغلب مردم جهان به طرقي خشونت‌آمیز، دسترسى به ابزار توليد را از دست دادند، درحالى‌که پيش از آن، اين دسترسى آن‌ها را قادر مى‌ساخت معيشتى بالاتر از سطح گذران زندگى داشته باشند. آنک بي‌چيزانى که از توانايى بازتوليد خود محروم شده بودند، مجبور بودند توانايى‌هاى خود را (آنچه مارکس آن را «نيروى کار» مى‌ناميد) به کسانى که بر ابزار توليد سلطه داشتند (سرمایه‌داران)، بفروشند. سرمايه‌داران از طريق استثمار کارگران، چه با ساعات کارى طولانى و چه با افزايش بهره‌ورى از طريق ماشينى کردن، «ارزش اضافى» را از کارگرانى که براى بقا تلاش مى‌کردند، استخراج و به‌طور فزاينده انباشت مى‌کردند. رقابت بين سرمايه‌داران آن‌ها را مجبور مى‌کرد تا هرچه بيشتر کارآمدتر شوند. آنان روندى را پيش مى‌بردند که کارگران را فقيرتر و خودشان را ثروتمندتر مى‌ساخت. کشف مارکس، استدلالى منطقى و مبتنى بر واقعيت را براى چرايى وجود فلاکت درعين وفور ارائه کرد. مارکس معتقد بود پادزهر اين فلاکت، سازماندهى کارگران و ساختن جامعه‌اى است که ابزار توليد را اجتماعى کند (سوسياليسم). بنابراین، باورهای پيشادموکراتيکى که به حيات خود ادامه مى‌دهند، نه‌تنها در جهت‌گيرى‌هاى خود پيشادموکراتيک هستند، بلکه پيشامارکسيستى نيز هستند؛ به معنای بازگشت به تفکر قبل از کشف عملکرد ارزش اضافى توسط مارکس.

در طول قرن گذشته، تحولات قابل توجهى در مباحث درون سنت مارکسيستى رخ داده است. يکى از حوزه‌هاى اصلى بحث بر سر بهترين روش طبقه‌بندى بردارهاى مختلف نابرابرى در دنياى مدرن بوده است. سه بردار اصلى شناسايى شده‌اند. اول، در راستاى طبقات؛ دوم، در راستاى

ملّیت؛ و سوم، در راستای سلسله مراتب اجتماعی (مانند موانع عمودی جنسیت، نژاد، طبقه و قومیت). این سه بردار (طبقه، ملّیت و سلسله مراتب اجتماعی) به طور هم‌زمان عمل می‌کنند. البته در مورد این که کدام یک مهم‌تر از دیگری است، اختلاف نظر وجود داشته است. هستند مارکسیست‌هایی که تأثیر امپریالیسم بر جهان را که امکان پیشرفت اجتماعی مردم در جهان استعمارزده و نیمه‌استعمارزده را مختل می‌کند، انکار می‌کنند. آن‌ها مشتاقانه بر سیادت طبقه به‌عنوان علت اصلی تمایز اجتماعی تأکید می‌کنند. این خط استدلال، اگرچه ضعیف است، همچنان در میان دانشگاهیان اروپا، ایالات متحده و سایر کشورهای غربی نفوذ قابل توجهی دارد. سنت مارکسیسم آزادی‌بخش ملّی که با ولادیمیر لنین آغاز شد و توسط مائو زدونگ، فیدل کاسترو و دیگران پیش رفت، استدلال می‌کند که امپریالیسم نقش اساسی در ساختار جهان دارد و برای احیاء عزت نفس مردمی که از ساختارهای انباشت استعماری و سپس نواستعماری رنج می‌برند، ابتدا باید حاکمیت ملّی برقرار شود. مبارزات کسانی که طعم دشواری‌های سلسله مراتب اجتماعی نکبت‌بار را چشیده‌اند، بردار دیگری را به شکل مردسالاری، تقسیمات طبقاتی، نژادپرستی و سایر موانع اجتماعی برجسته و بر اهمیت مبارزه با این سلسله مراتب به‌عنوان کلید ایجاد کرامت انسانی تأکید می‌کنند. با وجود اختلاف نظر در مورد این که کدام یک از این بردارها باید در اولویت قرار گیرد (ملّیت یا طبقه یا سلسله مراتب اجتماعی) در این سنت، اتفاق نظر گسترده‌ای وجود دارد که هر سه باید مورد توجه قرار گیرند.

پیش از جنگ جهانی دوم و دوران استعمارزدایی، بحث توسعه اجتماعی

در سراسر سیاره به سادگی جدی گرفته نمی‌شد. قدرت‌های امپریالیستی بشریت و ظرفیت بالقوه انسانی افراد تحت سلطه خود را انکار می‌کردند و به همین دلیل، هسته امپریالیستی در آن دوره نظریه توسعه‌ای ارائه نکرد. تنها نظریه نوظهور توسعه، از جنبش‌های ضداستعماری سرچشمه می‌گرفت که استدلال می‌کردند بدون استعمارزدایی، هیچ امکانی برای توسعه در ملت‌های تحت سلطه وجود ندارد. زیرا امپریالیسم ثروت مستعمرات را «می‌مکد» (مفهومی که اولین بار توسط دادابای نائوروچی، ملی‌گرای هندی و نویسنده یکی از متون کلیدی این دوره، فقر و حکومت غیربریتانیایی در هند، ۱۹۰۱، شرح و بسط یافت). در هنگام و پس از جنگ جهانی دوم، دو تغییر کلیدی در نظم جهانی آشکار شد. اول این که مستعمرات دیگر اجازه نمی‌دادند مستقیماً توسط مراکز امپراتوری اداره شوند. دوم این که کشورهای پیشرو امپراتوری به همراه ایالات متحده که جایگزین بریتانیا به عنوان قدرت اصلی شده بود، شروع به تحمیل یک نظام مالی و توسعه‌ای جدید بر جهان کردند که توسط مؤسسات مالی بین‌المللی برتون و وودز، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پشتیبانی می‌شد. ملت‌های تازه استقلال یافته در دوران پس از جنگ با مشکلات کلیدی روبه‌رو شده بودند که مانع از تحقق آرمان‌های توسعه‌ای آن‌ها می‌شد. مهم‌ترین آن‌ها عدم دسترسی به منابع مالی بود که برای پرکردن شکاف عظیمی که بر اثر استخراج ثروت آن‌ها توسط هسته امپراتوری، قبل از استقلال مجدد به مدت قرن‌ها به‌جا مانده بود، ضرورت داشت. مؤسسات مالی بین‌المللی مانع از اجرای راه‌حلی شدند که این مشکلات را چاره کند. در عوض، وجود فشارهای «خارجی» بر کشورهای جدید را رد کردند و بر مشکلات «داخلی» آن‌ها تأکید کردند. دیالکتیک

بین روند استعمارزدایی و ساختار نواستعماری اقتصاد جهانی، مباحثات بلافصل پس از جنگ جهانی دوم را شکل داد و به شیوه‌ای متفاوت، همچنان در مباحث مربوط به برنامه توسعه دخیل است.

برای ساده‌تر کردن بحث، بهتر است دوران پس از جنگ را به چهار دوره تقسیم کنیم: دوران نظریه مدرنیزاسیون از ۱۹۴۴ تا ۱۹۷۰، دوران نظم نوین اقتصادی بین‌المللی از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹، دوران جهانی‌سازی و نولیبرالیسم از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۸، و دوران گذار که از زمان بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ بازارهای غربی تاکنون در آن زندگی کرده‌ایم.



ساخت شبکه بزرگراهی آسیا در سال ۱۹۵۹ توسط سازمان ملل متحد برای اتصال قاره آسیا و دسترسی به اروپا آغاز شد. این شبکه پس از فرازونشیب‌هایی، امروزه به طول ۱۴۱۰۰۰ کیلومتر در ۳۲ کشور از ژاپن تا ترکیه امتداد یافته و در نهایت به جاده اروپایی E80 متصل می‌شود.

۱. دوره نظریه مدرنیزاسیون (۱۹۴۴ تا ۱۹۷۰)

کنفرانس برتون وودز در سال ۱۹۴۴ برخی محدودیت‌های مدیریت اقتصاد جهانی توسط نظام بین‌المللی را به رسمیت شناخت، اما حرفی از مشکلات عمده در ساختار نواستعماری اقتصاد به میان نیاورد. صحبت‌هایی در مورد تأمین مالی برای بازسازی اروپا پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد، اما هیچ‌گفت‌وگویی مشابهی در مورد لزوم «بازسازی» کشورهای تازه‌استقلال‌یافته در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین پس از چپاول استعمار وجود نداشت. از طریق برتون وودز، مشخص شد که ساختار اقتصاد جهانی مورد بازنگری قرار نخواهد گرفت و به جز بازسازی ژاپن و کره جنوبی تحت اشغال آمریکا، هیچ انتقال وجوهی با نرخ‌های ترجیحی به کشورهای پسااستعماری صورت نمی‌گیرد (این انتقال تنها به اروپای غربی و از طریق تزریق عظیم وجوه تأمین‌شده از طریق برنامه مارشال صورت گرفت). هر دو ویژگی، نقش صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را در سال‌های بعد شکل داد.

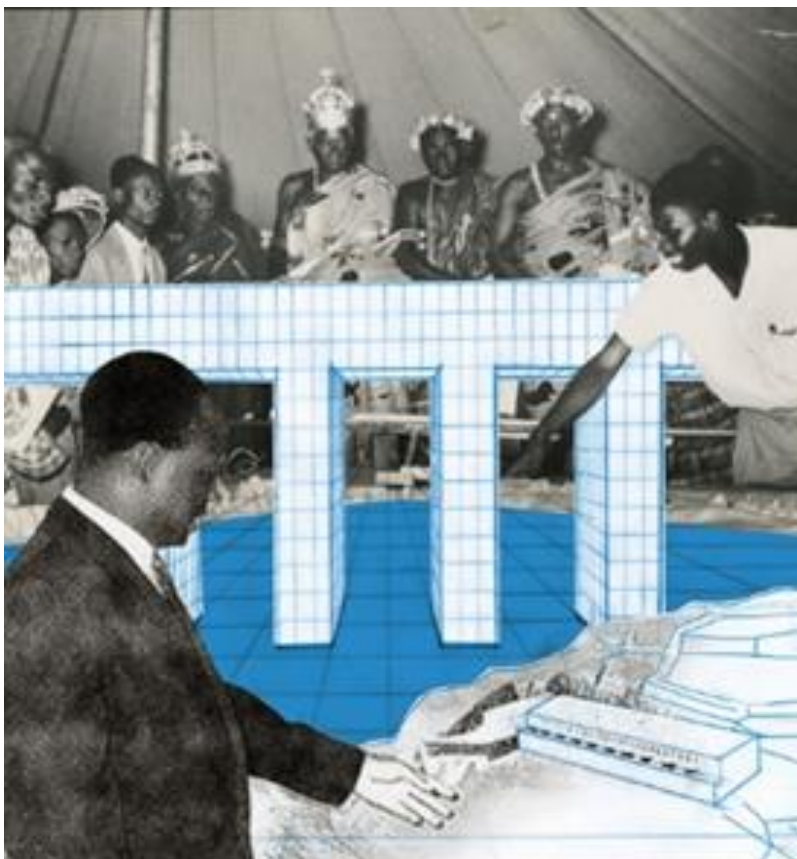
در سال ۱۹۶۰، والت روستو کتابی به نام مراحل رشد اقتصادی: یک مانیفست غیرکمونیستی منتشر کرد که عنوان آن درجا جهت‌گیری ضدکمونیستی و ضدمارکسیستی کتاب و نویسنده را نشان می‌داد. روستو، که در شکل دهی به طرح مارشال کمک کرده بود و بعدها به‌عنوان مشاور

امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا، لیندون ب. جانسون، خدمت کرد، الگویی ارائه داد که شامل چندین مرحله از توسعه اجتماعی بود. به گفته روستو، این مراحل با یک «جامعه سنتی» آغاز می شد که سپس به سمت «اوج گیری» در رشد اقتصادی و «حرکت به سمت بلوغ» از طریق صنعتی سازی و ظهور نخبگان ملی هدایت می شد که رهبری آن در نهایت جامعه سابقاً «سنتی» را به یک «جامعه با مصرف انبوه» تبدیل می کرد. براساس این الگو، بیشتر کشورهای جهان سوم در مرحله «جامعه سنتی» گیر کرده بودند، که برداشتی غیرتاریخی بود و کاملاً نادیده می گرفت که جوامع در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین بر اثر غارت استعماری فقیر شده بودند. هر مشکلی در «جامعه سنتی» داخلی (یا فرهنگی) بود، درحالی که همه مشکلات خارجی (مانند تقسیم کار بین المللی ناعادلانه که محصول استعمار بود) می بایست نادیده گرفته می شد. برای روستو، اطمینان از این که کشورهای تازه مستقل «در برابر اغوا و وسوسه های کمونیسم مقاومت کنند»، «مهم ترین مورد در دستورکار غرب» بود. بدین منظور، روستو توصیه کرد غرب از کمک های توسعه ای برای جلوگیری از روی آوردن دولت های جهان سوم به گزینه های سوسیالیستی استفاده کند، آن ها را به چشم پوشی از انتقاد از نظم نواستعماری ترغیب کند، و روند صنعتی سازی آن ها را به بخش هایی هدایت کند که برای شرکت های چندملیتی مستقر در غرب جذابیت تجاری ندارند.

سازمان ملل در طول دهه اول توسعه (۱۹۷۰-۱۹۶۰) رویکرد نظریه مدرنیزاسیون را پیش گرفت و از هرگونه اشاره به ساختار نواستعماری اقتصاد جهانی اجتناب کرد، درحالی که از کشورهای عضو می خواست

«حمایت خود را انسجام و تداوم بخشند» تا کشورهای در حال توسعه بتوانند «پیشرفت به سوی رشد خودپایدار اقتصادی و پیشرفت اجتماعی را تسریع نمایند تا هر کشور توسعه نیافته‌ای به افزایش قابل توجهی در نرخ رشد دست یابد».^۴ طرح کلی این بود که کشورهای مستعمره پیشین از آژانس‌های چندجانبه و بازارهای سرمایه خصوصی قرض بگیرند تا زیرساخت‌ها و صنایع لازم برای مدرنیزاسیون را احداث و از طریق صادرات تولیدشده بدهی‌های متحمل شده را بازپرداخت کنند. این استدلال نظریه پردازان مدرنیزاسیون با کمیسیون‌های اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین (ECLA) و آسیا و خاور دور (ECAFE)^۵ مواجه شد که هر دو در سال ۱۹۵۰ به دیدگاهی که توسط دبیر اجرایی ECLA، راثول پریش، شرح و بسط یافته بود، اشاره داشتند: مناسبات تجاری برای صادرکنندگان مواد اولیه نسبت به صادرکنندگان کالاهای تولیدی، تمایل به انحطاط دارد و این امر صادرکنندگان مواد اولیه را فقیرتر می‌کند.^۶ به عبارت دیگر، کمیسیون‌های اقتصادی در آمریکای لاتین و آسیا از نخستین ماه‌های دهه ۱۹۵۰ روشن کردند که الگوواره مدرنیزاسیونی که توسط نهادهای مالی بین‌المللی (به رهبری ایالات متحده و اروپا) فروخته می‌شد، موفق نخواهد شد در کشورهای جهان سوم «جهش» ایجاد کند. دیدگاه پریش در بین نظریه پردازان اقتصادی بورژوازی و نیز طیف وسیعی از اقتصاددانان توسعه که ایده‌هایی مانند «تله سطح درآمد پایین» را مطرح می‌کردند، راه پیدا کرد، اگرچه (برخلاف اقتصاددانان ECLA و ECAFE) هیچ یک از این گروه‌ها ساختار نواستعماری زیربنایی اقتصاد جهانی (از جمله وابستگی به صادرات مواد اولیه) را به چالش نکشید.^۸

این نقدها به نظریه مدرنیزاسیون از سوی جهان سوم به تأسیس «آنکتاد»، کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل متحد (UNCTAD) در سال ۱۹۶۴ منجر شد که پریش به عنوان دبیرکل بنیادگذار آن خدمت می‌کرد. کارهای پریش و آنکتاد، همچنین ظهور ادبیات جدیدی علیه معماری نواستعماری جهانی (به‌ویژه کتاب نواستعمارگرایی: آخرین مرحله امپریالیسم نوشته قوام نکرومه در سال ۱۹۶۵)، منجر به بحث‌های جدی در پایتخت‌های جهان سوم در مورد محدودیت‌های نظریه مدرنیزاسیون در توسعه، و در دانشگاه‌های جهان سوم درباره سطح نظری آن شد. بحث‌های دانشگاهی درباره غفلت از تاریخ اجتماعی در نظریه مدرنیزاسیون و شکست آن در درک غارت ثروت مستعمرات، همراه با تأثیر استدلال «مناسبات تجاری» پریش، منجر به ایجاد مکتب فکری نظریه وابستگی شد (که شامل بخش‌های مارکسیستی و توسعه‌گرا بود).^۹ این شناخت از نقص‌های نظریه مدرنیزاسیون در میان رهبران سیاسی جهان سوم، بحثی ده‌ساله را درباره عوامل خارجی که مانع توسعه کشورهای سابقاً مستعمره می‌شدند، به راه انداخت. درنهایت، این بحث‌ها منجر به تدوین برنامه‌ای به نام «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی» شد. کارهای فکری و سیاسی علیه نظریه مدرنیزاسیون چالش جدی برای الگوواره نواستعماری ایجاد کرد، نه تنها در کلاس‌های دانشگاه و دفاتر آژانس‌های بین‌المللی، بلکه در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک.



سد آکوسومبو در رودخانه ولتا که در طی دوره ریاست جمهوری قوام نکرومه در سال ۱۹۶۵ به بهره‌برداری رسید، بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری تک‌توسعه‌ای در تاریخ غنا تا آن زمان بود. برنامه‌ریزی این پروژه شامل مشورت گسترده با عموم مردم بود، از جمله با نمایندگان مختلف شوراهای سنتی.

۲. دوره نظم نوین اقتصادی بین‌المللی (۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹)

در داخل آنکتاد، کشورهای جهان سوم تجربیات خود را در مورد محدودیت‌های نظری مدرنیزاسیون با بینش‌هایی که از نظریه وابستگی به دست آورده بودند، ترکیب کردند. این فرآیند در آنکتاد منجر به انتشار مقالات و مطالعات متعددی شد که بر عوامل خارجی مشخصی تأکید داشت که ساختار شکست کشورهای جهان سوم در غلبه بر چالش‌های داخلی را تبیین می‌کرد. این عوامل خارجی شامل کمبود منابع مالی موجود با نرخ‌های ترجیحی برای ایجاد زیرساخت‌های لازم در این کشورها، عدم تمایل غرب به انتقال فناوری و علم به جهان سوم، یا منع رژیم تجاری (تعرفه‌ها و یارانه‌ها) می‌شد که صنعتی شدن و تنوع‌بخشیدن به اقتصادهای اغلب تک‌کالایی کشورهای جهان سوم و ناکامی کشورهای جهان سوم در بریدن بند ناف اقتصادی خود با قدرت‌های استعماری سابق و جایگزینی این رابطه وابسته‌گرایانه را با همکاری بیشتر میان خود فراهم می‌کرد. چنانچه محیط بیرونی نواستعماری به چپاول منابع کشورهای جهان سوم ادامه می‌داد هیچ تغییر داخلی مهم یا پایدار (مانند ایجاد ظرفیت فنی در جمعیت این کشورها از طریق آموزش همگانی، ایجاد نهادهای دولتی متعهد به برابری اجتماعی به جای حفظ نظم و قانون، یا توسعهٔ هنجارها در زندگی عمومی برای مبارزه با فساد) امکان‌پذیر نمی‌بود.

برپایه مذاکرات در جلسات آنکتاد و در جنبش غیرمتعهدها (تأسیس شده در سال ۱۹۶۱ میلادی) تدوین برنامه‌ای برای ساخت آنچه به نام نظم نوین اقتصادی بین‌المللی (NIEO) شناخته شد، آغاز گردید. در اکتبر ۱۹۷۰ میلادی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه ۲۶۲۶ را تصویب کرد که خواستار دهه دوم توسعه سازمان ملل متحد شد. به طور قابل توجهی، به دلیل این فشار از سوی جهان سوم، قطعنامه از کشورهای عضو سازمان ملل خواست تا به طور فردی و جمعی، سیاست‌هایی را دنبال کنند که به ایجاد نظم اقتصادی و اجتماعی عادلانه‌تر و منطقی‌تر جهانی که در آن، برابری فرصت‌ها به همان اندازه حق ملت‌ها باشد که حق افراد درون یک کشور است، متعهد شوند. این قطعنامه اظهار می‌داشت که «تغییرات کیفی و ساختاری» ضروری است تا تفاوت‌های موجود (منطقه‌ای، بخشی و اجتماعی) به طور قابل توجهی کاهش یابند.^{۱۰} این قطعنامه سازمان ملل زمینه‌ساز جلسه سوم آنکتاد شد که در آوریل و مه ۱۹۷۲ میلادی در سانتیاگو (شیلی) برگزار شد؛ جایی که دبیرکل آنکتاد، مانوئل پرس گرو اشاره کرد کشورهای جهان سوم به درستی می‌خواهند در تصمیم‌گیری‌های پولی جهانی سهمی داشته باشند وگرنه می‌تواند برای آن‌ها بسیار زیان‌بار باشد. و از آنجا که بخش اعظم درآمد خارجی آن‌ها حاصل از فروش مواد خام آن‌هاست، واضح است که آن‌ها این زمینه را مهم‌ترین زمینه‌ای در نظر می‌گیرند که اقدام در آن می‌تواند نتایج فوری و قابل توجهی به همراه داشته باشد.^{۱۱} این دو مسئله (تصمیم‌گیری در سیاست پولی جهانی و نظارت بر قیمت‌های محصولات اولیه) دو ستون مهم نظم نوین اقتصادی بین‌المللی را تشکیل می‌داد.

در تاریخ یکم مه ۱۹۷۴، مجمع عمومی سازمان ملل مقررات نظم نوین اقتصادی بین‌المللی (ن.ا.ب) را تصویب کرد: یک مجموعه جامع از پیشنهاد‌های اقتصادی حاصل گفت‌وگوهای چنددهه‌ای درباره عوامل ساختاری که از استعمار به ارث رسیده بود، اهمیت فزاینده‌ی رفتن از این موانع، و ناتوانی ناشی از تله استقراض-بدهی-ریاضت که توسط مؤسسات مخلوق برتون وودز و نظریه مدرنیزاسیون آن‌ها ایجاد شده بود. نظریه مدرنیزاسیون، در تحقق وعده «اوج‌گیری» روستو ناکام مانده بود. اصول نظم نوین اقتصادی بین‌المللی همچنان اهمیت خود را در زمان ما هم حفظ کرده‌اند. در ادامه چند مورد از آن‌ها که شایسته تأمل هستند، ذکر می‌شود:

- «برابری حاکمیتی کشورها، ... [با] عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها، ... مشارکت کامل و مؤثر بر مبنای برابری همه کشورها در حل مشکلات اقتصادی جهان» و حق اتخاذ نظام‌های اقتصادی و اجتماعی خود؛
- «حاکمیت دائمی کامل هر کشور بر منابع طبیعی و تمامی فعالیت‌های اقتصادی آن» که برای توسعه ضروری است، و همچنین تقدم آن بر مقررات شرکت‌های فراملیتی؛
- یک «رابطه عادلانه و منصفانه بین قیمت مواد خام ... [و] سایر کالاهای صادراتی کشورهای در حال توسعه» و کالاهای صادراتی کشورهای توسعه‌یافته.
- تقویت کمک‌های بین‌المللی دوجانبه و چندجانبه برای ارتقای

صنعتی‌سازی در کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه از طریق فراهم کردن منابع مالی کافی و فرصت‌ها برای انتقال فنون و فناوری‌های مناسب.^{۱۲}

چند ماه بعد، در اکتبر ۱۹۷۴ میلادی در کوکویوک (مکزیک)، آنکتاد و برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد برای یک هم‌اندیشی گرد هم آمدند که در آن مفهوم جدیدی از توسعه را مطرح کردند، مفهومی که زیربنای پروژه نظم نوین اقتصادی بین‌المللی بود:

اولین دغدغه ما بازتعریف کل هدف توسعه است. توسعه نباید معطوف به توسعه چیزها باشد، بلکه باید معطوف به رشد انسان باشد. انسان نیازهای اساسی دارد: غذا، سرپناه، پوشاک، بهداشت، آموزش. هر فرآیند رشدی که منجر به تحقق این‌ها نشود (یا حتی بدتر از آن، آن‌ها را مختل کند) یک برداشت جاهلانه از اندیشه توسعه است.^{۱۳}

این چشم‌انداز الهام‌بخش و امیدبخش از بشریت و آینده به دلیل چندین فرآیند نامطلوب و مکمل نتوانست خود را تثبیت کند، از جمله:

- کشورهای «گروه هفت» (G7) که به‌تازگی تأسیس شده بود (کانادا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، بریتانیا، ایالات متحده و آلمان غربی) در سال ۱۹۷۵ میلادی برای مقابله با چالشی که از سوی نظم اقتصادی نوین بین‌المللی ایجاد شده بود، متحد شدند.

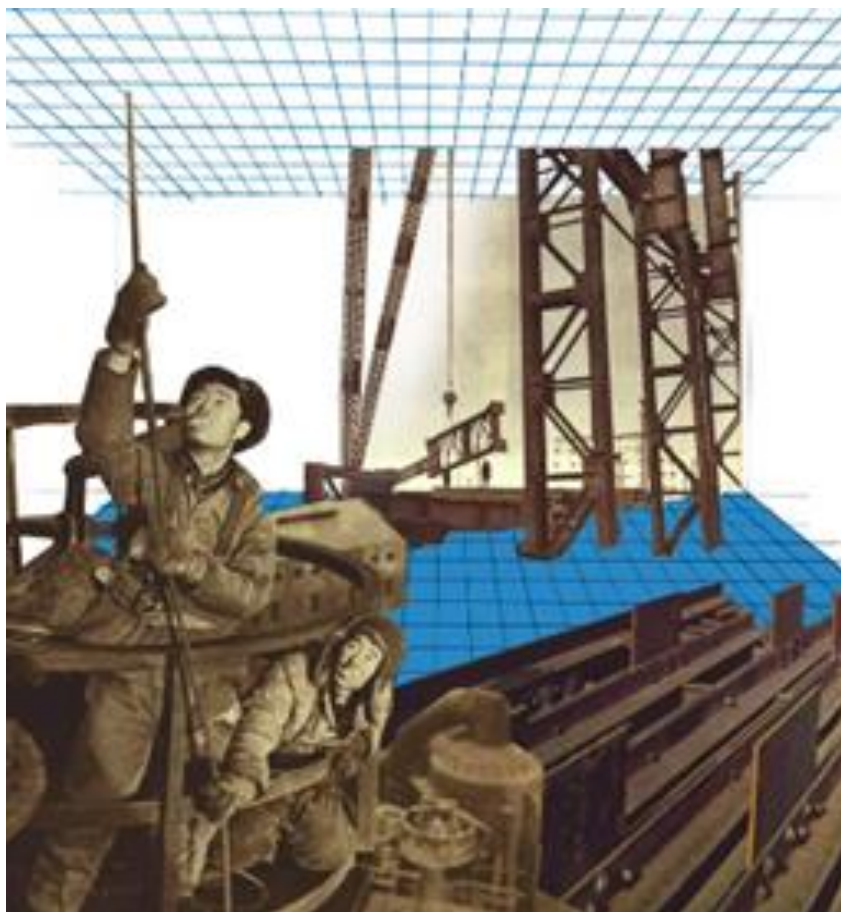
گروه هفت در شرایطی شکل گرفت که کشورهای جهان‌سومی تولیدکننده نفت یک دهه قبل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) را تشکیل داده بودند، که در ایجاد شوک نفتی ۱۹۷۳ میلادی قدرت‌نمایی کرده بود. اوپک اولین مورد از چندین کارتل مواد خامی بود که به کشورهای تولیدکننده این محصولات قدرت چانه‌زنی در تعیین قیمت در برابر شرکت‌های چندملیتی می‌داد، شرکت‌هایی که در غیر این صورت قیمت‌ها را علیه کشورهای که کالاها را تولید و صادر می‌کردند، تعیین می‌کردند.

- تهاجم اقتصادی به کشورهای جهان‌سوم از طریق شوک وُلکر (۱۹۸۷-۱۹۷۹) زمانی که ایالات متحده به شدت نرخ بهره را افزایش داد، باعث تشدید دائمی بحران بدهی کشورهای جهان‌سوم شد.

- استفاده صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از بحران بدهی کشورهای جهان‌سوم، که کشورهایی را که برای رفع مشکلات کوتاه‌مدت تراز پرداخت‌های خود به وام نیاز داشتند، ملزم می‌کرد به‌عنوان شرط دریافت وجوه، سیاست‌های «تعدیل ساختاری» گسترده‌ای را اعمال کنند. سیاست‌های تعدیل ساختاری، هم‌زمان با ترویج یک رژیم ریاضت اقتصادی کلی، بودجه برنامه‌های رفاه اجتماعی را به شدت کاهش می‌داد و این امر اغلب کشورهای جهان‌سوم را در تله استقراض-بدهی-ریاضت اقتصادی گرفتار می‌کرد. این موضوع برنامه‌های توسعه این کشورها و قدرت سیاسی آن‌ها در صحنه جهانی را تضعیف می‌کرد.

- فروپاشی شیوه تولید فوردیستی و نظام کارخانه‌ای و شکل‌گیری زنجیره‌های تولید جهانی و پراکنده. این فرآیند با پیشرفت‌های جدید در فناوری‌های ارتباطات و حمل‌ونقل و همچنین با قوانین جدید مربوط به حقوق مالکیت فکری که در دور نهایی مذاکرات موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۴ میلادی وضع شد، امکان‌پذیر گردید.^{۱۴}
- هجوم شرکت‌های کشاورزی صنعتی بزرگ به خرده‌مالکان و کشاورزان در کشورهای درحال توسعه (که با یارانه‌های اساسی اعطاشده به شرکت‌های کشاورزی صنعتی در کشورهای پیشرفته تشدید می‌شود) و ظهور زنجیره تأمین جهانی برون‌سپاری شده که طبقه کارگر و دهقانان را در مبارزه طبقاتی جهانی تضعیف و موانع جدید و قابل توجهی برای سازماندهی اتحادیه‌های کارگری ایجاد کرده است. همچنین این پدیده به این معنی است که راهبردهای توسعه‌ای مانند ملی‌سازی دیگر مانند گذشته عمل نمی‌کنند.

این تحولات، نیروهای ترقی‌خواه در جهان‌سوم را تضعیف کرد و به‌تدریج باعث به‌حاشیه‌رانده شدن بحث نظم اقتصادی نوین بین‌المللی شد و زمینه را برای تسلط نظریه نولیبرالی و سیاست سلطه فراهم ساخت.



شرکت فولاد و آهن آنشان، یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های دولتی چین، به‌عنوان یکی از ۱۵۶ پروژه ساختمانی در این کشور که کمک مالی و فنی قابل توجهی از اتحاد جماهیر شوروی دریافت کرد، بازسازی شد و گسترش یافت. این شرکت همچنین بخشی از اولین برنامه پنج‌ساله چین (۱۹۵۷-۱۹۵۳) بود.

۳. عصر جهانی شدن و نولیبرالیسم (۱۹۷۹ تا ۲۰۰۰)

در دسامبر ۱۹۸۰ میلادی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای درخصوص بنای «دهه سوم توسعه سازمان ملل» تصویب کرد. این قطعنامه مجدداً بر تعهد کشورهای عضو سازمان ملل برای «ایجاد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی» تأکید و اعلام کرد هدف نهایی «توسعه، بهبود مستمر رفاه کل جمعیت براساس مشارکت کامل آن‌ها در فرایند توسعه و توزیع عادلانه منافع حاصل از آن است».^{۱۵} با این حال، نشانه‌های تضعیف دستورکار توسعه در همان زمان پدیدار شده بود. اصطلاحات جدیدی مانند «آزادسازی تجارت» و «تعدیل ساختاری» که توسط صندوق بین‌المللی پول به مباحث جهانی وارد شده بود، در واژگان این قطعنامه سازمان ملل نیز گنجانده شد. برای مثال، این قطعنامه خاطرنشان می‌کرد: «همه کشورها خود را متعهد به یک نظام تجارت باز و در حال گسترش برای پیشبرد بیشتر آزادسازی تجارت و ارتقای تعدیل ساختاری می‌کنند که تحقق الگوی پویای مزیت نسبی را تسهیل خواهد کرد.»^{۱۶} با وجود اشاره نمادین به «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی»، آشکار بود که تحت فشار ناشی از افزایش نرخ بدهی (که با اعلام ورشکستگی مکزیکی در اوت ۱۹۸۲ میلادی به طرز چشمگیری افزایش یافت)، کشورهای در حال توسعه بیشتری شروع به پذیرش اندیشه‌های مکتب پول‌گرایی (مانیتاریسم) کرده بودند که با الهام از آثار میلتون فریدمن در بخش‌های اقتصادی ایالات

متحدہ شکل گرفته بود. با فشار دولت ایالات متحده، رهبری اصلی ترین مؤسسات مالی بین المللی به طرفداران این مکتب (پول گرایان) که با نظم نوین اقتصادی بین المللی مخالف بودند، واگذار شد. آن‌ها دیدگاهی را ترویج می کردند دال بر این که توسعه دیگر در چارچوب مباحث جهانی فهم نمی شود بلکه مشکلی پیش پای دولت های ملی است. برای نمونه، ویلیام هود که مدتی کوتاه در دانشگاه شیکاگو کار می کرد، در سال ۱۹۷۹ میلادی به عنوان اقتصاددان ارشد صندوق بین المللی پول منصوب شد و آن کروگر، طرفدار مکتب نولیبرالیسم فریدمن، در سال ۱۹۸۲ میلادی به عنوان اقتصاددان ارشد بانک جهانی انتخاب گردید. جان توی، اقتصاددان توسعه، یک دهه بعد، این فرسایش پویایی نظم نوین اقتصادی بین المللی را «ضدانقلاب» نامید.^{۱۷}

با تغییر توازن قوا هرگونه پیشنهاد برای تغییر در ساختارهای نواستعماری اقتصاد جهانی و بحث‌ها درباره نظریه توسعه خاموش شد. کشورهای جنوب جهانی (به ویژه در آفریقا و آمریکای لاتین) در مواجهه با مازاد بدهی عظیم، شتاب داشتند تا هزینه های دولت را کاهش دهند، از یارانها بکاهند، بازارهای داخلی را آزاد کنند، و دستمزدها را سرکوب کنند. به تعبیری، این دوره به عنوان «دهه از دست رفته توسعه» شناخته می شود. بسیاری از این کشورها تحت فشار برای حرکت از جایگزینی واردات به ترویج صادرات، به سادگی شروع به صادرات بیشتر و بیشتر کالاهای اصلی خود کردند یا با به حداقل رساندن نظارت، به آزادسازی اقتصادی دست زدند تا به شرکت های چند ملیتی اجازه دهند حلقه هایی را در زنجیره تولید کالاهای جهانی در داخل مرزهای آن‌ها ایجاد کنند.^{۱۸} دکتربین های

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول شروع به شکل دادن به بحث‌های توسعه کردند و صدهای مارکسیستی و رهایی‌بخش ملّی به‌جای این‌که رهبران بحث‌ها باشند، به‌عنوان منتقد به حاشیه محدود شدند. مؤسسات مالی بین‌المللی و سازمان ملل مداخلات قابل توجهی انجام دادند. به‌عنوان مثال، بانک جهانی (برای اولین بار) خاطر نشان کرد درحالی‌که می‌توان فقر را کاهش داد، از بین بردن فقر دیگر امکان‌پذیر نخواهد بود؛ درحالی‌که در دسامبر ۱۹۹۰ میلادی، قطعنامهٔ چهارم دههٔ توسعهٔ سازمان ملل متحد بر لزوم «تسهیل مبادلات باز و پاسخ‌های انعطاف‌پذیر به اقتصاد جهانی در حال تغییر» در چارچوب تسریع جهانی شدن تأکید کرد.^{۱۹} در طول همان سال، اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و نیروهای جهانی‌سازی نولیبرال بدون محدودیت به جلو حرکت کردند.

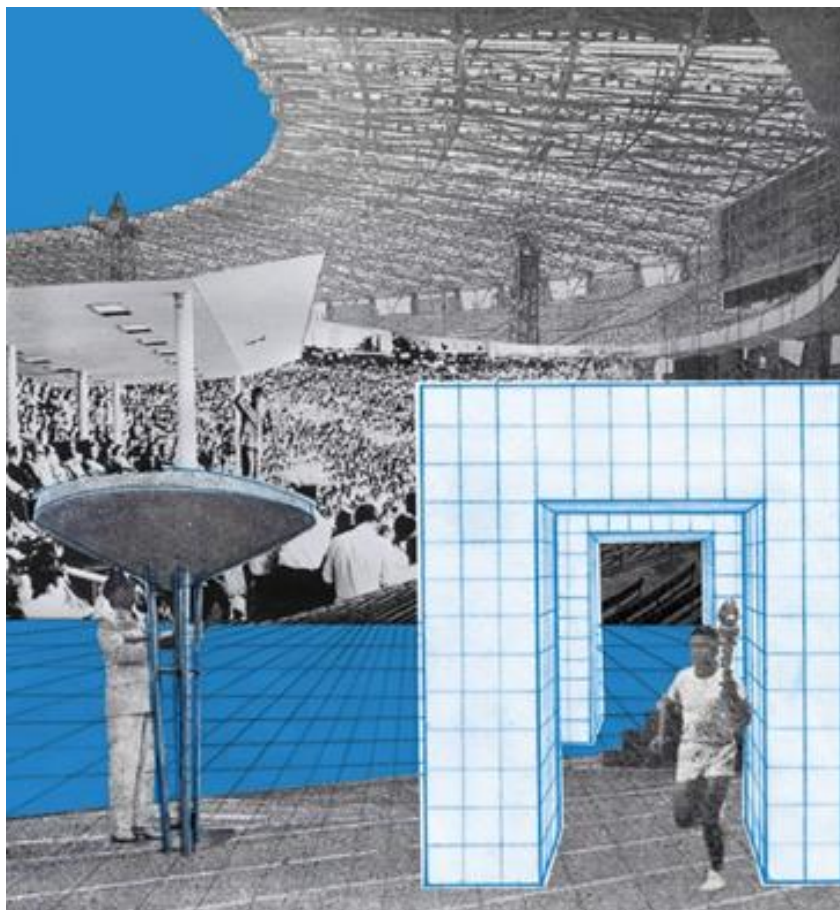
اوضاع وخیم بود. گزارش سال ۱۹۹۳ سازمان ملل در مورد وضعیت اجتماعی جهان، که به سفارش مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای ارزیابی اجرای اعلامیهٔ پیشرفت و توسعهٔ اجتماعی (۱۹۸۹) تهیه شد، خاطر نشان کرد اگرچه اهداف اعلامیه تغییر نکرده است، «اولویت‌ها، رویکردها و با عمیق‌تر شدن درک نیروهای پشتیبان توسعه، تأکیدها، مورد بررسی و تجدیدنظر قرار گرفته است.» بنابراین، «تأکید بر کمک به کشورهای دریافت‌کننده برای تقویت ظرفیت نهادی خود به‌منظور حفظ روند توسعه» بود.^{۲۰} آنچه سازمان ملل اکنون می‌گفت (مطابق با دیدگاه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) این بود که قرار نیست وقتی نوبت به مسائل توسعهٔ جهان‌سوم می‌رسد، عوامل خارجی مورد بررسی قرار گیرند. در عوض، تأکید بر اصلاحات داخلی، مانند پایان‌دادن

به نظام‌های تعرفه‌ای-یارانه‌ای (آزادسازی تجارت) و حذف حمایت از کارگران (آزادسازی بازار کار) خواهد بود. دستورکار دوره بعدی، مقابله با فساد، ترویج «حکمرانی مطلوب» و تأکید بر حقوق بشر در زمینه‌های سیاسی (اما نه کارگری) بود. سازمان‌های مالی بین‌المللی بر پیشرفت‌های چند اقتصاد شمال شرق آسیا (مانند «چهار ببر آسیایی») یعنی هنگ‌کنگ، سنگاپور، کره جنوبی و تایوان) تمرکز کردند تا استدلال کنند رشد درون‌زا در سراسر جهان سوم ممکن است؛ یا از طریق مدل توسعه صادرات یا با تقلید از «ارزش‌های آسیایی» که ادعا می‌شد این کشورها را قادر می‌سازد علی‌رغم موقعیت‌های نامطلوب خارجی «جهش کنند». ^{۲۱} عواملی که برای این اقتصادها مزیت ایجاد کرده بود — دوره‌های طولانی استبداد سیاسی که حقوق کار را تحت فشار قرار می‌داد، هزینه‌های نظامی کمتری که قرارگرفتن در زیر چتر امپریالیستی آمریکا اقتضا می‌کرد، شروط تجاری و سرمایه‌گذاری مطلوب‌تری که ایالات متحده به آن‌ها اعطا کرده بود، و مداخله گسترده اقتصادی دولت که برای این کشورها مجاز شمرده می‌شد — در متونی که عمدتاً به عنوان نقد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی نوشته می‌شد مسکوت گذاشته شده بود. در عوض، «معجزه شرق آسیا» به عنوان سلاحی برای ترغیب سایر کشورهای جنوب جهانی به آزادسازی بازار کار و رویه‌های تجارت فرامرزی استفاده شد. ^{۲۲}

در این دوره، بحث‌های توسعه نه بر نظم نوین اقتصادی بین‌المللی متمرکز بود و نه بر ساختارهای نواستعماری اقتصاد جهانی، بلکه بر کمی‌سازی نیازهای اساسی و تعهد دولت‌ها (با وجود کمبود منابع) به دستیابی به اهداف معین متمرکز داشت. این امر در «اعلامیه هزاره» (۲۰۰۰) و

«دستورکار ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار» (۲۰۱۵) تبیین شد که به ترتیب هشت هدف توسعه هزاره (MDGs) و هفده هدف توسعه پایدار (SDGs) را تعیین کرده بود. همه این اهداف بر اساس کار فنی انجام شده توسط پروژه شاخص‌های توسعه انسانی برنامه توسعه سازمان ملل متحد (۱۹۹۰) و اهداف توسعه بین‌المللی سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (۱۹۹۶) بنیان گذاشته شده بود. هیچ‌یک از این اهداف عوامل خارجی را که امکان توسعه را سرکوب می‌کنند (مانند بحران دائمی بدهی) مد نظر قرار نمی‌داد؛ سیاست‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول و تله بدهی-قرض-ریاضت اقتصادی را نادیده می‌گرفت و از پیشنهاد راهی پایدار برای ایجاد ثروت اجتماعی لازم برای رسیدن به این اهداف غافل بود. چنان‌که بانک جهانی در سال ۱۹۹۶ بیان کرد، «برنامه‌ریزی منسوخ شده و دولت‌های جنوب جهانی باید به بازارها اعتماد کنند تا نرخ رشد و مالیات عمومی لازم برای تحقق MDGs و SDGs را افزایش دهند.»^{۲۳}

طی دهه‌های اخیر، تعداد کمی از کشورهای جنوب جهانی توانسته‌اند حتی به چند هدف از اهداف توسعه پایدار دست یابند. بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۷ میلادی، اوج همه‌گیری کووید-۱۹ در سال‌های ۲۰۲۲-۲۰۲۰ میلادی، و جنگ در اوکراین، به تنهایی منجر به عقب‌نشینی بیشتر از این اهداف شده‌اند.



بازی‌های نیروهای نوظهور (GANEFO) در سال ۱۹۶۳ در جاکارتای اندونزی برگزار شد. این بازی‌ها تحت رهبری رئیس‌جمهور وقت اندونزی، سوکارنو، و به‌عنوان تحریم بازی‌های المپیک سازماندهی شد و از ورزشکاران کشورهای تازه‌استقلال‌یافته و سوسیالیستی میزبانی کرد.

۴. عصر گذار به ضبطورب‌های پنجگانه (از ۲۰۰۷ تا کنون)

بحران ۲۰۰۸-۲۰۰۷ میلادی بازارهای مالی غرب که ناشی از بحران نظام بانکی به دلیل فروپاشی بازار وام مسکن در ایالات متحده بود، به اعتماد به دستورکار نولیرالی خدشه وارد کرد. کشورهای جنوب جهان (به‌ویژه کشورهای در حال توسعه بزرگ، از جمله چین) شروع به تجدیدنظر در مورد وابستگی خود به ایالات متحده به‌عنوان خریدار نهایی کردند. این درک از ضعف اساسی بازار داخلی آمریکا و آسیب‌پذیری‌های شبکه‌های مالی غرب، منجر به چندین تغییر عملی در جنوب جهان شد که دو مورد از آن‌ها برجسته هستند:

(۱) کشورهای در حال توسعه بزرگ (برزیل، چین، هند، روسیه و آفریقای جنوبی) در سال ۲۰۰۹ میلادی برای تشکیل بلوک بریکس گرد هم آمدند و به‌همراه اندونزی، مکزیک، نیجریه و چند کشور دیگر، احیای دستورکار توسعه جنوب-جنوب را آغاز کردند. این تحولات نوید ایجاد یک نظام تجارت و توسعه نوین در آینده را با بانک توسعه جدید به‌عنوان لنگر و یک نظام مالی و پولی جدید، از جمله نظام انتقال وجه مختص جنوب به همراه داشت. انگیزه دیگر برای این تحولات سیاست تحریم‌های

تهاجمی واشنگتن بود که ده‌ها کشور را از نظام مالی تحت سلطه غرب خارج کرد. این دستورکار احیاشده جنوب-جنوب منجر به ظهور موج جدیدی از ادبیات شد که عمدتاً شامل گزارش‌های فنی در مورد چگونگی ایجاد زیرساخت‌های لازم برای چنین توسعه‌ای بود. تاکنون هیچ نظریه توسعه منسجمی از دستورکار جنوب-جنوب به وجود نیامده است. سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۳ میلادی دفتر همکاری‌های جنوب-جنوب را تأسیس کرد که وظیفه آن صرفاً پیشبرد اهداف توسعه پایدار (SDGs) است. ارزیابی عمیق‌تری از نیاز به تدوین برنامه‌های ملی یا منطقه‌ای برای توسعه وجود ندارد و همچنین هیچ مفهوم روشنی از معنای همکاری جنوب-جنوب فراتر از افزایش تجارت جنوب-جنوب وجود ندارد.

(۲) الگوواره توسعه چین با تکیه بر پیشرفت‌های تولید صنعتی این کشور (به‌ویژه در هوش مصنوعی، زیست‌فناوری، فناوری سبز، قطار تندرو، محاسبات کوانتومی، رباتیک و مخابرات) به‌طور چشمگیری تغییر کرد. دولت چین برای تقویت بازار داخلی (از طریق ریشه‌کنی فقر مطلق و راهبرد توسعه «به غرب برو») برای استان‌های غربی خود) و ایجاد شبکه‌های جدید برای تجارت و توسعه از طریق «سیاست یک کمربند، یک جاده» که در سال ۲۰۱۳ میلادی آغاز شد و در سال ۲۰۱۶ میلادی به «ابتکار کمربند و جاده» تغییر نام یافت، اقدام کرد.^{۲۴} گسترش سریع سیاست تجاری چین و تأکید آن بر ایجاد سازمان‌های منطقه‌ای و چندجانبه، از جمله مجمع همکاری چین و آفریقا (تأسیس در

سال ۲۰۰۰ میلادی) و سازمان همکاری شانگهای (تأسیس ۲۰۰۱ میلادی)، منجر به ایجاد بزرگ‌ترین بلوک تجاری جهان، «مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای» (RCEP) شد که در سال ۲۰۲۲ میلادی به اجرا درآمد. چین اکنون شریک تجاری پیشرو با اغلب کشورهای جنوب جهانی است. نظریه‌هایی در مورد این گسترش و تأثیر آن بر کشورهای در حال توسعه در حال شکل‌گیری است. اگرچه ادبیات موجود تا این لحظه عمدتاً توصیفی است.^{۲۵}

ایالات متحده و متحدانش به‌جای التزام به تغییرات سریع در تجارت و توسعه جهانی یا مقابله با فرآیندهای تاریخی عینی که زیربنای آن است، یک دستورکار سیاسی و نظامی را برای معکوس کردن آن‌ها دنبال می‌کنند که به‌عنوان جنگ سرد جدید شناخته می‌شود.^{۲۶} این دستورکار به رهبری واشنگتن، به‌طور تهاجمی در تلاش است تا از طریق سیاست‌های خصمانه به سبک اردوگاهی، جداسازی اجباری اقتصادی، و گسترش نظامی که جهان را بی‌ثبات کرده است، راه پیشرفت‌های اقتصادی چین و برنامه‌های جدید جنوب-جنوب را مسدود کند یا به تعویق بیندازد. به نظر می‌رسد کشورهای بزرگ غرب تسلیم این واقعیت شده‌اند که نمی‌توانند با رشد اقتصادی چین و پروژه‌های تجارت و توسعه جنوب-جنوب رقابت کنند. غرب به‌دلیل ناکامی در رقابت اقتصادی، با توسل به برتری نظامی خود سعی کرده است این پیشرفت‌ها را از ریل خارج کند. هر نظریه توسعه امروزی باید به این جنگ سرد جدید که تمام تلاش‌ها برای رسیدگی به مشکلات جدی جنوب جهانی را تضعیف می‌کند، پردازد.

هم‌اینک طیف وسیعی از نظریه‌های توسعه مطرح می‌شود، اما تعداد کمی از آن‌ها کل واقعیت معاصر ما را به‌طور کامل در بر می‌گیرند. پژوهشگران «مکتب پساتوسعه» (از جمله آرتورو اسکوبار، گوستاوو استه‌وا، و آرام ضیایی) با رویکردی به سبک «کوچک زیباست» که از وسعت مشکل و محدودیت‌های دولت‌ها و جنبش‌ها برای ایجاد دستورکاری فراتر از سطح محلی چشم‌پوشی می‌کند، بحث را به عرصه محلی معطوف می‌سازند. چنین رویکردی بینش‌های کلیدی در مورد توسعه در مقیاس کوچک ارائه می‌دهد، باین حال در عرصه «نولیبرالیسم از پایین» عمل می‌کند. کسانی که همچنان اسیر آیین نولیبرالیسم هستند، از جمله اقتصاددانان صندوق بین‌المللی پول، همان احکام قدیمی تعدیل ساختاری و «حکمرانی مطلوب» را تکرار می‌کنند که اکنون با واژگان جدیدی شکل گرفته اما بر پایه همان استدلال‌های دست‌نخورده قرار دارد. تعداد کمی از کسانی که امروز در مورد توسعه می‌نویسند، کار خود را با واقعیت‌ها شروع می‌کنند و براساس آن‌ها نظریه‌پردازی می‌کنند. در عوض، باقی ایشان نگرشی مذهب‌وار نسبت به نظریه‌های خود نشان می‌دهند که آن را بر واقعیت تحمیل می‌کند.

با عزیمت از واقعیت‌ها، نیاز به درک مشکلات بدهی و ضدصنعتی شدن، وابستگی به صادرات مواد خام و نیمه‌خام، واقعیت قیمت‌گذاری انتقالی و سایر ابزارهای به‌کارگرفته‌شده توسط شرکت‌های چندملیتی برای سلب حق امتیاز از کشورهای صادرکننده، مشکلات اجرای راهبردهای جدید و جامع صنعتی و لزوم ایجاد ظرفیت‌های فناورانه، علمی، و دیوانسالارانه برای مردم در بیشتر نقاط جهان وجود دارد. غلبه بر این واقعیت‌ها برای

دولت‌های جنوب جهانی دشوار بوده است؛ اگرچه اکنون (با ظهور نهادهای جدید جنوب-جنوب و ابتکارات جهانی چین) این دولت‌ها نسبت به دهه‌های گذشته گزینه‌های بیشتری دارند و دیگر به اندازه گذشته به مؤسسات مالی و تجاری تحت سلطه غرب وابسته نیستند. این واقعیت‌های جدید، تدوین نظریه‌های جدید توسعه، ارزیابی‌های جدید از امکانات و مسیرهای عبور از واقعیت‌های سمج‌نامیدی اجتماعی را می‌طلبد. به عبارت دیگر، آنچه روی میز قرار گرفته، ضرورت برنامه‌ریزی ملی و همکاری منطقه‌ای و همچنین مبارزه برای ایجاد محیط خارجی بهتر برای تجارت و امور مالی است.

ظهور نهادهای همکاری جنوب-جنوب و پروژه ابتکار کمربند و جاده فرصت‌های جدیدی برای جنبش‌های سوسیالیستی و پروژه‌های دولتی برای همکاری به منظور ارائه یک نظریه توسعه سوسیالیستی جدید فراهم می‌کند. این نظریه باید با «پنج ضبوطوربط» (همان‌طور که توسط سمیر امین بیان شده)^{۲۷} که همچنان دستورکار توسعه را محدود می‌کند، درگیر شود و ضرورت دارد سازوکارهایی برای تسلط بر این عرصه‌ها بیابد:

۱. **ضبوطوربط منابع طبیعی.** بیشتر منابع اولیه برای تولید صنعتی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین یافت می‌شود، اما اختیار این منابع عمدتاً در دست شرکت‌های چندملیتی غربی است، چه از طریق مالکیت مستقیم و چه از طریق تسلط بر زنجیره کالا. ملی کردن این منابع، ابزار اصلی دوران قبل، دیگر کافی نیست؛ زیرا این کشورها یا این مناطق، به دلیل فقدان ظرفیت بالفعل

صنعتی برای در دست گرفتن اختیار منابع خود، مجبور به فروش منابع خود به جای تولید و سپس فروش محصولات دارای ارزش افزوده و پیشرفته تر هستند. فقط باید بررسی شود که چه ابزارهایی برای ضبط و ربط منابع طبیعی در دسترس است؟ پاسخ به این پرسش لنگری برای هر نظریه توسعه جدید فراهم خواهد کرد.

۲. **ضبط و ربط جریان های مالی.** اغلب کشورهای در حال توسعه قادر به ایجاد نرخ پس انداز بالای مورد نیاز برای انباشت سرمایه داخلی نیستند. این عمدتاً به این دلیل است که ثروت داخلی آن ها محدود و به طور نابرابر توزیع شده است، به طوری که ثروتمندان از قدرت سیاسی خود برای امتناع از پرداخت مالیات استفاده می کنند و در عوض ثروت خود را در پناهگاه های مالیاتی غیرقانونی پنهان می کنند. علاوه بر این، شرکت های چندملیتی از سازوکارهای مبهم مختلف (به عنوان مثال، قیمت گذاری انتقالی) برای خارج کردن تریلیون ها دلار سودهای هنگفت از کشورهای در حال توسعه استفاده می کنند. اعمال حاکمیت بر منابع ملی از طریق نظارت بر سرمایه و مدیریت مؤثرتر مالیات سستانی و تأمین مالی با شرایط ترجیحی، جنبه های ضروری اعمال نظارت بر جریان های مالی است. باید دید آیا کشورهای در حال توسعه می توانند از منابع نوظهور تأمین مالی خارجی (مانند بانک خلق چین یا بانک توسعه جدید) و نه صرفاً منابع تحت سلطه غرب (مانند «کلوب لندن») برای اعمال نظارت بر بازارهای مالی استفاده کنند یا خیر.

۳. **ضبط و ربط علم و فناوری.** بسیاری از کشورهای جنوب جهانی به دلیل سابقه استعماری قدیمی و نظام‌های جدید مالکیت فکری، در تقلا برای توسعه نهادهای علمی و فناوری خود هستند. بنابراین، مجبورند هزینه‌های هنگفتی برای به دست آوردن فناوری و دانش فنی از خارج پردازند و اغلب شاهد مهاجرت نخبگان جوان خود به کشورهای غربی برای تحصیل و ساختن زندگی خود هستند. به عبارت دیگر، عدم احاطه جنوب بر علم و فناوری منجر به هدررفت منابع و فرار مغزها می‌شود. باید به این سؤال هم پاسخ داد که آیا برنامه‌های توسعه ملی و منطقه‌ای می‌توانند سازوکارهایی برای جدیت در انتقال علم و فناوری بیابند؟

۴. **ضبط و ربط توان نظامی.** کشورهای عضو سازمان ملل متحد سالانه بیش از دوتریلیون دلار برای خرید سلاح هزینه می‌کنند که نیمی از این مبلغ مربوط به ایالات متحده آمریکا است.^{۲۸} تاجران سلاح عمدتاً در تعداد محدودی از کشورها مستقر هستند و ایالات متحده میزبان تعداد نامتناسبی از آنهاست. کشورهای در حال توسعه‌ای که نتوانسته‌اند اختلافات مرزی خود را با همسایگان حل کنند، یا با چالش‌های امنیتی داخلی یا تهدید خارجی مداوم تغییر رژیم مواجه هستند، مقادیر هنگفتی از ثروت اجتماعی ارزشمند خود را صرف خرید سلاح می‌کنند. اغلب این طور است که با خرید این سامانه‌های تسلیحاتی، آنها در دستورکار نظامی شده امپریالیسم گرفتار می‌شوند. سؤال مهم

این است که آیا ممکن است یک دستورکار توسعه جدید شامل ابتکار عمل بین‌المللی برای محدود کردن هزینه‌های نظامی، درخواست از قدرت‌های بزرگ برای تشدید نکردن درگیری‌ها، و ایجاد و گسترش مناطق صلح باشد؟

۵. **ضبط‌وربط اطلاعات.** در سال ۱۹۸۰ میلادی «گزارش مک‌براید» یونسکو^{۲۹} با عنوان «چندین صدا، یک جهان» در مورد سلطه انحصاری بر اطلاعات هشدار داد چراکه انحصارات عمدتاً در کشورهای غربی قرار داشتند. اکنون، تقریباً پنجاه سال بعد، تمرکز قدرت بر اطلاعات حتی چشمگیرتر است به طوری که تعداد انگشت‌شماری از شرکت‌های غربی (گوگل، متا و توئیتر) معماری جریان ارتباطات و اطلاعات را در دست دارند.^{۳۰} هیچ دستورکار توسعه‌ای به اندازه کافی اهمیت ضبط‌وربط اطلاعات و همچنین نیاز به آموزش متقابل مردم درباره جهان‌های فرهنگی و سیاسی یکدیگر را به رسمیت نشناخته است. باید بررسی کرد که آیا یک نظریه توسعه سوسیالیستی جدید می‌تواند بر اهمیت اطلاعات تأکید کند، و آیا این شبکه‌های جدید جنوب-جنوب و ابتکار کمربند و جاده می‌توانند مجاری اطلاعاتی جدیدی برای ترویج ارتباطات صادقانه و انتقال اطلاعات در سراسر جهان در حال توسعه ایجاد کنند؟

این پرسش‌ها در حالی که ما در حال ساختن یک نظریه جدید توسعه برای

امروز هستیم، باید روی میز باشد. هر نظریه‌ای باید مسیری برای جنبش‌ها، دولت‌ها و مناطق به‌منظور اعمال حاکمیت خود بر این پنج عرصه (منابع طبیعی، جریان‌های مالی، علم و فناوری، قدرت نظامی و اطلاعات) ایجاد کند و نباید اجازه دهد تحت سلطهٔ نیروهای خارجی امپریالیستی قرار گیرد.



راه‌آهن تازارا (یا راه‌آهن اوهورو به معنای آزادی) که کشورهای شرق آفریقا یعنی تانزانیا و زامبیا را به هم وصل می‌کند، توسط چین تأمین مالی و به‌دست کارگران چینی و آفریقایی ساخته شد. این راه‌آهن در سال ۱۹۷۵ در دوران ریاست‌جمهوری ژولیوس ناییره (تانزانیا)، کنت کائوندا (زامبیا) و مانو (چین) به بهره‌برداری رسید و به راه نجات مهمی برای زامبیای محصور در خشکی تبدیل شد تا بتواند کشورهای تحت حاکمیت سفیدپوستان را دور بزند و از طریق تانزانیا به بندرهای تجاری دسترسی پیدا کند.

یادداشت‌ها

۱. نام چینی این نشریه ونهوا زونگه‌انگ (文化纵横 - Wenhua Zongheng) است؛ یک نشریه معتبر چینی که به بررسی و تحلیل مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی چین و جهان می‌پردازد. معنای نام این مجله، «تار و پود فرهنگی» است. (مترجم)
2. Food and Agriculture Organization of the United Nations (FAO), *Building a Common Vision for Sustainable Food and Agriculture: Principles and Approaches* (Rome : FAO, 2014).
3. 'World Hunger Statistics 2022,' *Embrace Relief*, 17 February 2023.
4. United Nations General Assembly, Resolution 1710 (XVI), United Nations Development Decade : A Program for International Economic Co-operation, A/RES/16/1710, (19 December 1961).
5. Economic Commission for Asia and the Far East (ECAFE)
۶. البته لازم به ذکر است که این کمیسیون مانند ECLAC یکی دیگر از کمیسیون‌های اقتصادی منطقه‌ای سازمان ملل متحد بود که در سال ۱۹۴۷ میلادی تأسیس شد. اما در سال ۱۹۷۴ میلادی به کمیسیون اقتصادی و اجتماعی آسیا و اقیانوسیه (United Nations Economic and Social Commission for Asia and the Pacific, ESCAP) تغییر نام داد. (مترجم)
7. United Nations Economic Commission on Latin America, *The Economic Development of Latin America and Its Principal Problems* (New York : United Nations Publications, 27 April 1950).
8. Harvey Leibenstein, *Economic Backwardness and Economic Growth* (New York : John Wiley & Sons, 1957); Irma Adelman, *Theories of Economic Growth and Development*, (Stanford : Stanford University Press, 1958).
9. Key early texts that were critical of the dependency literature from a Marxist standpoint include Paul Baran, *The Political Economy of*

-
- Growth (New York : Monthly Review Press, 1957) and Celso Furtado, *Formação econômica do Brasil* [The Economic Growth of Brazil] (Rio de Janeiro : Fundo de Cultura, 1959).
10. United Nations General Assembly, Resolution 2626 (XXV), International Development Strategy for the Second United Nations Development Decade, A/R/25/2626 (24 October 1970).
 11. United Nations, Proceedings of the United Nations Conference on Trade and Development, Third Session, vol. 1 (New York : United Nations, 1973).
 12. United Nations General Assembly, Resolution 3201 (S-VI), Declaration on the Establishment of a New International Economic Order, A/RES/S-6/3201 (1 May 1974).
 13. United Nations Environment Program, Cocoyoc Declaration adopted by the participants in the UNEP/UNCTAD Symposium on 'Patterns of Resource Use, Environment and Development Strategies' held at Cocoyoc, Mexico, A/C.2/292 (8-12 October 1974).
 14. For more on the disarticulation of production, see Tricontinental : Institute for Social Research's working document no.1, *In the Ruins of the Present* (2018).
 15. United Nations General Assembly, Resolution 35/56, International Development Strategy for the Third United Nations Development Decade, A/RES/56/33 (5 December 1980).
 16. United Nations General Assembly, Resolution 35/56, International Development Strategy for the Third United Nations Development Decade, A/RES/56/33 (5 December 1980).

17. John Toye, *Dilemmas of Development: Reflections on the Counter-Revolution in Development Theory and Policy* (Oxford: Blackwell, 1987); Vijay Prashad, *The Poorer Nations: A Possible History of the Global South* (London: Verso, 2012).

۱۸. به عبارت ساده‌تر، جایگزینی واردات به یک راهبرد اقتصادی اطلاق می‌شود که به‌دنبال جایگزینی واردات محصولات خارجی با تولید داخلی، اولویت‌دادن به صیانت از صنایع داخلی، و توسعه صنایع جدید است. ارتقای صادرات به یک راهبرد اقتصادی اشاره دارد که صادرات کالاهایی را که یک کشور در عرضه آن‌ها دارای «مزیت نسبی» و گشایش بیشتری برای تجارت بین‌المللی است، در اولویت قرار می‌دهد. (مترجم)

19. World Bank, *World Development Report 1990: Poverty*, (New York: Oxford University Press, 1990); United Nations General Assembly, Resolution 45/199, *International Development Strategy for the Fourth United Nations Development Decade*, A/RES/45/199 (21 December 1990).

20. United Nations Economic and Social Council, 1993 Report on the World Social Situation: Addendum, E/1993/50/Add.1 (12 January 1993).

21. World Bank, *The East Asian Miracle: Economic Growth and Public Policy* (Washington D. C.: World Bank, 1993); Joseph Stiglitz, 'Some Lessons of the East Asian Miracle', *World Bank Research Observer* 11, no. 2 (August 1996). For more, see studies by the Korea Development Institute.

22. *Adjustment in Africa: Reforms, Results, and the Road Ahead* (Washington, DC: World Bank, 1994).

23. World Bank, *World Development Report 1996: From Plan to Market* (New York: Oxford University Press, 1996).

-
24. For more on the eradication of absolute poverty in China, see Tricontinental : Social Institute for Research's first study on socialist construction, *Serve the People: The Eradication of Extreme Poverty in China*, (2021).
25. A useful start is provided by the seven-volume series titled *Five Years of the Belt and Road Initiative*, published by Chongyang Institute for Financial Studies of Renmin University of China and Foreign Language Press (2019) and *New Silk Road, New Thinking*, a collection published by Foreign Language Press (2018).
26. Vijay Prashad, John Bellamy Foster, John Ross, and Deborah Venezia, *The United States Is Waging a New Cold War: A Socialist Perspective* (Tricontinental : Institute for Social Research, Monthly Review, and No Cold War, 13 September 2022).
27. Samir Amin, 'The Challenge of Globalization', *Review of International Political Economy*, vol. 3, no. 2, Summer 1996. Also see Tricontinental : Institute for Social Research's notebook no. 1, *Globalization and Its Alternative: An Interview with Samir Amin* (2018).
28. Stockholm International Peace Research Institute, 'World Military Expenditure Passes \$2 Trillion for First Time,' *SIPRI*, 25 April 2022.
۲۹. MacBride Report یا گزارش مک‌براید، یک گزارش معروف از یونسکو است که در سال ۱۹۸۰ منتشر شد. این گزارش که به نام «ارتباطات و توسعه: گزارش کمیته بین‌المللی ارتباطات و توسعه» نیز شناخته می‌شود، به رهبری آدام مک‌براید، روزنامه‌نگار ایرلندی، تهیه شده است. هدف اصلی این گزارش تحلیل وضعیت رسانه‌ها و ارتباطات در سطح جهانی و ارائه پیشنهادهایی برای بهبود وضعیت ارتباطات جهانی و ایجاد برابری بیشتر در تبادل اطلاعات بود. گزارش مک‌براید به‌ویژه بر نابرابری‌های موجود در رسانه‌های جهانی و تأثیر آن بر توسعه و اطلاعات در کشورهای درحال توسعه تأکید داشت. (مترجم)

30. Vijay Prashad, 'History has not ended : An assessment of the Culture of Information Production', Keynote address, East China Normal University, Shanghai, 4 May 2023.